

مداخله شخص ثالث در دادرسی

دکتر سید محمد حسینی

عضو هیأت علمی دانشکده حقوق

و علوم سیاسی دانشگاه تهران



مدخل

تواضع منافع اشخاص با یکدیگر از لوازم وجود روابط اجتماعی - حقوقی، بین فرزندان آدم است و یکی از نتایج آن - خصوصاً در عصر ما که روابط حقوقی بیش از پیش گسترده و پیچیده تر شده - عبارت است از تداخل دعاوی و تعدد اطراف آنها.

پیداست که باید در مقررات مربوط به آیین دادرسی به این واقعیت توجه شود و پیش‌بینیهای لازم برای احقاق حقوق همه اطراف که ممکن است در موضوع یا در دعوی واحد مدعی حقی باشند به عمل آید. آیین دادرسی باید دعاوی مختلف الاطراف را مقرر و مشخص و در جایی که دعوی بین دو طرف مطرح است راه را برای ورود و دخالت شخص یا اشخاص ثالثی که خود را در آن

دعوی محق یا ذی نفع می دانند، یا یکی از اطراف دعوی نفع خود را در وارد ساختن ثالث در دعوی می داند، باز و زمینه را برای استماع همه ادعاهای مرتبط و رسیدگی به دلایل ابرازی توسط مدعیان ثانوی یا طاری و یا علیه خوانندگان طاری و افزوده شده بر مدعی علیه اصلی فراهم آورد.

در قانون آیین دادرسی، این مسأله تحت عنوان ورود ثالث، جلب ثالث، و نیز اعتراض ثالث مطرح شده است. همه این عناوین ناظر بر دخالت و ورود طاری (ثانوی) شخص ثالث در دادرسی، بعد از طرح یک دعوی اصلی می باشد. پیش از بررسی مسأله در قانون، جا دارد نخست به نحوه طرح آن در فقه اسلامی (که منبع قانونگذاری امروز ماست) (الف) اشاره شود. آن گاه به مفهوم مداخله شخص ثالث در آیین دادرسی مدنی (ب) می پردازیم، و سرانجام، با نگاهی به اشکال مداخله ثالث (ج) این مقال پایان می پذیرد.

الف: مسأله مداخله ثالث در فقه اسلامی

تقسیم دعاوی و اصحاب دعوی به اصلی و طاری (یا اولی و ثانوی) از مستحدثات فرهنگ حقوقی است و در فقه اسلامی دیده نمی شود؛ گو این که با توجه به عمومات فقهی برای پذیرش این گونه ترتیبات شکلی در یک نظام تقنینی اسلامی منعی به نظر نمی رسد.

بدون آن که سبق و لحوق طرح دعاوی ملاک قرارداد داده شود و مدعیان و مدعی علیهم به اصلی و طاری تقسیم شوند، در فقه اسلامی مسأله تعدد مدعیان و تعارض دعاوی مطرح بوده و آیین دادرسی این گونه دعاوی بیان گشته است.

نحوه طرح مسأله در منابع فقهی علاوه بر این که صور مختلف ورود و دخالت اشخاص ثالث در دادرسی را شامل می شود و جواز آن را افاده می کند، صور طرح موازی دعاوی مرتبط را نیز شامل می گردد. با ذکر چند نمونه مطلب روشتر می شود:

«لو تنازعا عیناً فی یدھما ولا بیئتہ قُضیَ بہا بینہما نصفین و قیل خَلَفَ کُلُّ منہما لِصاحبہ ولو كانت یدُ أَحَدِھما علیہا قُضیَ بہا للمتشبِّثِ مع یمینہ ان التمسۃ الخضم...»^(۱)

فرض اخیر در فراز فوق عبارت است از این که مالی (منقول یا غیر منقول) در ید و تصرف زید است و هریک از عمرو و بکر مدعی مالکیت آن هستند؛ اگر ذوالید به مالکیت یکی از دو مدعی اعتراف کند، مقرّله تحلیف و به مالکیت او حکم می‌شود. صاحب جواهر(ره) در توضیح و توجیه این نحوه دادرسی نوشته است: «زیرا با اقرار ذوالید مال متعلق به مقرّله، مثلاً عمرو، دانسته می‌شود و در نتیجه بکر مدعی و عمرو مدعی علیه او به حساب می‌آید و در فرض عدم بیّنه، مدعی علیه سوگند یاد می‌کند و حکم به نفع او صادر می‌شود». آن گاه شارح به مناقشه در این استدلال و پاسخ بدان پرداخته و سخن کشف اللثام را در این باره نقل و نقد کرده و پس از آن فروض دیگر مسأله را شرح داده است: «و ان قال هی لهما قُضیَ بہا بینہما نصفین و اُحِلَفَ کُلُّ منہما لِصاحبہ ولو دَفَعَهَا أُقِرَّتْ فی یدہ»^(۲)

«لو ادّعی کُلُّ منہما اَنَّهُ اشترى داراً معینةً و اقبض الثمن و هی فی ید البائع قُضیَ بالقرعة مع تساوی البیتین عدالةً و عدداً و تاریخاً...»^(۳)

مسأله این است که هریک از زید و عمرو مدعی هستند که خانه معینی را از بکر خریده و ثمن آن را پرداخته‌اند. خانه هم در تصرف بکر (فروشنده) است. صاحب جواهر در شرح این مسأله نوشته است: «اگر درچنین فرضی هیچ یک از مدعیان بیّنه نداشتند، در صورتی که ذوالید (بکر) هر دو را تکذیب کند برای هریک قسم یاد می‌کند و هر دو مدعی از او دور می‌شوند (به بی حقی آنها حکم می‌شود)؛ و اگر یکی از آن دو (مثلاً زید) را تصدیق کرد، خانه به مقرّله داده می‌شود و ذوالید باید برای عدم تعلق خانه

۱- المحقق الحلّی (ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن) شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، منشورات الاعلمی، تهران، ۱۳۷۴ (هـ.ش) ج ۳-۴، ص ۱۱۰.

۲- الشیخ محمد حسن التّجفی، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲، ج ۴۰، ص ۲۰۲ به بعد.

۳- محقق حلّی، شرائع الاسلام، پیشین، ص ۱۱۴.

به دیگری (عمرو) سوگند یاد کند. عمرو حق اِحلاف او را دارد چون ادعای عمرو در واقع علیه ذوالید نیز بوده و بکر هم مدعی علیه عمرو به شمار می آید... و اگر ذوالید گفت نمی دانم خانه متعلق به کدام یک از دو مدعی است، در کشف اللثام آمده که قرعه کشی می شود و با قسم برنده قرعه، خانه به او داده می شود. به همین صورت عمل می شود در صورتی هم که هر کدام بیّنه اقامه کنند و شهود آنها از نظر عدالت و عدد متساوی باشند و همه به مالکیت مشهودله خود در تاریخ واحد شهادت دهند؛ یا بیّنه یکی بدون ذکر زمان شهادت دهد و بیّنه دیگری تاریخی مشخص را ذکر کند و علم به تأخر زمان مالکیت مجهول التاریخ از معلوم التاریخ نباشد...^(۱)

«لو ادعی اثنان ان ثالثاً اشتری من کلّ منهما هذا المبیع و أقام کلّ منهما بیّنه فإن اعترف لأحدهما قُضی علیه بالثمن و کذا إن اعترف بهما قضی علیه بالثمنین...»^(۲)

اگر هریک از زید و عمرو ادعا کند که بکر مبیع معینی را به ثمن معین از او خریده و هر کدام برای ادعای خود بیّنه اقامه کند، اگر بکر به خرید مبیع از یکی از آن دو اقرار کند ملزم به پرداخت قیمت به مقرّله می شود؛ و اگر اقرار به خرید از هر دو بکند، ملزم به پرداخت دو قیمت (به زید و عمرو) می شود. زیرا ممکن است از زید خریده و به عمرو فروخته و مجدداً از عمرو خریده باشد.

حال اگر بکر انجام خرید توسط هیچ یک از دو مدعی را قبول نکرد و هر دو مدعی بیّنه داشتند بر انجام خرید و شهادت دو بیّنه از نظر زمان وقوع بیع متعارض نبود، به پرداخت دو ثمن محکوم می شود، چرا که احتمال وقوع دو بیع وجود دارد (از زید خریده، به عمرو فروخته و دوباره از عمرو خریده باشد)... و اگر دو بیّنه از نظر زمان وقوع بیع متعارض بودند و مرجّحی در میان نبود، هر دو ساقط و با قرعه، به انضمام سوگند کسی که قرعه به نام او افتاده، حکم داده می شود و اگر هر دو از قسم خوردن استنکاف

۱- محمد حسین النجفی، جواهر الکلاه، پیشین، ص ۲۶۲.

۲- محقق حلی، پیشین.

کردند، ثمن بین آن دو تقسیم می‌شود...

و اگر کسی مدعی خرید میبعی از زید و پرداخت ثمن به او شد و مدعی دیگر خرید همان میبع را از عمرو و پرداخت ثمن به او را ادعا کرد و میبع در ید دو فروشنده یا یکی از آن دو یا شخص پنجمی بود، چنان که دو مدعی بی‌نه اقامه کنند و شهودشان از نظر عدالت، عدد و زمان مشهود بیه مساوی بودند، تعارض محقق است؛ چون پیداست که یک مال در زمان واحد مملوک دو نفر نمی‌تواند باشد؛ بنابراین با انجام قرعه و قسم دادن کسی که قرعه به نام او درآمده حکم داده می‌شود...^(۱)

«لو ادعی داراً... و لو ادعی احدى النصف و الآخر الثلث و الثالث السدس... و لو ادعی احدثهم الكل و الاخر الثلثین و الثالث النصف و الرابع الثلث...»^(۲)

در این مسأله که به خوبی تداخل دعاوی متعدد و توارد آنها بر موضوع واحد مشهود است، مدعیان متعدد مالکیت تمام یا بخشی از خانه‌ای را ادعا می‌کنند. فروض مختلف چنین دعاوی از نظر این که ملک متنازع علیه در ید کیست، مدعیان بی‌نه دارند یا نه، مفاد شهادت شهود چیست، تفصیل بین بی‌نه داخل و خارج (مدعی ذوالید و غیرذوالید) و قسم یاد کردن یا نکردن مدعی علیه به تفصیل بحث و آیین دادرسی هر مورد بیان شده است.^(۳)

از این گونه فروع فقهی که تحت عنوان «احکام الدعاوی» و امثال آن در آثار فقیهان آمده و به تفصیل و با دقتی بسیار بحث شده و ما به اجمال و بدون ورود در پیچیدگیهای استدلالی به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم دانسته می‌شود که در منابع فقهی دعاوی مختلف و متعدد الاطراف مورد توجه بوده و آیین دادرسی آنها بیان شده است.

۱- شیخ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، پیشین، ص ۴۶۷.

۲- محقق حلی، شرائع الاسلام، پیشین، ص ۱۱۷-۱۱۶.

۳- شیخ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، پیشین، ص ۴۸۴ به بعد.

این فروع را می‌توان در دو حالت فرض کرد: یکی این که هر دو یا چند مدعی با هم یا به طور همزمان به محکمه مراجعه و هریک ادعای خود را مطرح کند. در این صورت همه مدعیان مدعی اصلی هستند و هیچ‌یک شخص «ثالث» و مدعی «طاری» به شمار نمی‌روند تا مسأله ورود یا دخالت ثالث مطرح شود. این صورت را می‌توان «توارد دعاوی» به معنای ورود هر دعوی بر دعوی دیگر، یا تداخل دعاوی نامید.

حالت دوم این است که یکی از مدعیان دعوی خود را نسبت به موضوع مطرح کرده و مدعی یا مدعیان دیگر متعاقباً به محکمه رسیدگی‌کننده مراجعه و اقامه دعوی می‌کند. در این حال متداعیین دعوی نخستین را می‌توان «اصلی» نامید و مدعیانی را که بعداً وارد دعوی می‌شوند شخص ثالث تلقی و طرح دعوایشان را ورود یا دخالت در دادرسی دانست.

این توضیح نشان‌دهنده این است که طرح این مسأله در فقه به گونه‌ای است که ورود و دخالت شخص ثالث، مطرح در قانون آیین دادرسی مدنی، را شامل می‌شود. صرف نظر از آیین و مقررات شکلی طرح دعوی، در هر دو حالت طرح دعاوی متعدد الاطراف، که می‌توان آن را طرح عرضی یا موازی، و طرح طولی (لحوق دعوایی بر دعوی سابق) نامید، آنچه که آیین دادرسی منتهی به اخذ تصمیم ماهوی و صدور حکم به شمار می‌رود (ارزش دلایل و ترتیب رسیدگی بدانها) یکی است. در فقه این بخش از آیین دادرسی دعاوی مختلف الاطراف مطرح شده است.

اما در قانون آیین دادرسی مدنی مبحث ورود و جلب شخص ثالث شامل حالت «توارد دعاوی» نمی‌شود. البته قانونگذار با وضع قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی و محلی تا حدود زیادی امکان طرح پراکنده دعاوی مختلف دارای منشأ واحد را کم کرده و با تفویض اختیار رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط به دادگاهی که به دعوایی رسیدگی می‌کند، و نیز با مکلف ساختن اصحاب دعوی به اعلام وجود دعوی مرتبط، به

دادگاه،^(۱) خود را فارغ از مسأله توارد دعاوی دانسته و به منظور تسریع رسیدگی به دعاوی مرتبط و جلوگیری از صدور آرای متعارض در موضوع واحد (در صورت دخالت اشخاص ثالث در دعوی قبلاً اقامه شده) و با هدف حفظ حقوق اشخاص ثالث در مقابل خسارات ناشی از احکام و قرارهای صادره از محاکم، به مسأله «ورود ثالث»، «جلب ثالث» و «اعتراض ثالث» پرداخته است.

در ادامه این مقال به ورود و دخالت شخص ثالث در دادرسی در قانون آیین دادرسی می‌پردازیم. نخست با بیان مفهوم و قلمرو و سپس با نگاهی به اشکال و صور آن.

ب: مفهوم مداخله ثالث و قلمرو آن در آیین دادرسی مدنی

نخست مفهوم مداخله ثالث و تعریف آن (ب/۱) و سپس قلمرو مداخله ثالث (ب/۲) بررسی می‌شود:

ب/۱- مفهوم مداخله ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی

در قانون آیین دادرسی مدنی [آ.د.م] سابق مبحث پنجم فصل هشتم (در امور اتفاقی) باب سوم به «ورود شخص ثالث» اختصاص یافته بود. در ماده ۲۷۰ این قانون (م ۱۳۰ قانون جدید) آمده بود: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد و یا خود را ذی نفع در حق شدن یکی از طرفین بداند می‌تواند مادام که اعلام ختم دادرسی نشده است وارد دعوی گردد...».

مبحث ششم فصل یاد شده به «جلب شخص ثالث» اختصاص یافته بود. در ماده ۲۷۴ آمده بود: «هریک از اصحاب دعوی که جلب شخصی ثالثی را لازم بداند می‌تواند به موجب دادخواست از دادگاه جلب آن شخص را بنماید...» (ماده ۱۳۵ قانون جدید). بنابراین، قانونگذار ایرانی «ورود ثالث» را در مفهوم دخالت ارادی شخص ثالث در

۱- ماده ۱۳۳ قانون آ.د.م سابق و نیز ماده ۱۷ قانون آ.د.م جدید دیده می‌شود.

دعوای اقامه شده و در حال دادرسی که خود را در آن محق یا ذی نفع می داند اصطلاح کرده است. عناصر اصلی این تعریف عبارت است از:

۱- شخص «ثالث» بودن وارد. یعنی طرف نبودن در دعوای اصلی.

۲- سبق اقامه دعوایی توسط متداعیین اصلی.

۳- محق یا ذی نفع دانستن وارد ثالث خود را در دعوای در حال رسیدگی.

۴- دخالت ثالث در دادرسی به اراده و اختیار خود.

دو عنصر اخیر فارق مفهوم ورود ثالث و جلب ثالث است. در جلب ثالث، وی نه به اراده و اختیار خود، بلکه به خواست احد متداعیین به دعوی «جلب» می شود. پس در این حالت شخص ثالث ذی نفع در دخالت نیست، بلکه طرف جلب کننده (جالب) در وارد ساختن شخص ثالث در دعوی ذی نفع است. در نتیجه، جلب ثالث و ورود ثالث در دو عنصر نخستین مشترک هستند و در دو عنصر اخیر از یکدیگر متفاوت و متمایزند.

در واقع، هم در ورود ثالث (به مفهوم مصطلح در قانون آ.د.م) و هم در جلب ثالث، «ورود» شخص ثالث (به معنای لغوی ورود) تحقق می یابد، اما در یکی به نحو ارادی و در دیگری به قهر و اجبار. به همین جهت می توان گفت ورود ثالث در معنای اخص مصطلح در قانون آ.د.م و جلب ثالث دو شکل ورود شخص ثالث، در معنای عام لغوی، در دادرسی به شمار می روند (پس از این خواهیم گفت که «اعتراض شخص ثالث» به حکم و قرار صادره از محکمه نیز نوعی ورود ارادی شخص ثالث در دادرسی است).

در قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه آن چه که مقنن ما بر آن ورود شخص ثالث و جلب شخص ثالث نام گذاشته به گونه ای علمی تر و با به کار بردن واژه ها و اصطلاحات گویاتری مطرح شده است. تیتز نهم این قانون به مسأله دخالت^(۱) [ثالث] اختصاص یافته و در فصل اول (مواد ۳۲۵ تا ۳۳۰) تحت عنوان «مداخله ارادی»^(۲) از

1- Intervention

2- L'intervention volontaire

ورود ثالث، مصطلح، در قانون آ.د.م ایران و در فصل دوم (مواد ۳۳۱ تا ۳۳۳)، تحت عنوان «مداخله قهری»^(۱) از آنچه در قانون آ.د.م ما از جلب ثالث مصطلح شده سخن رفته است.

این نحوه طرح مسأله اشکال مختلف راه‌یابی شخص ثالث به دادرسی را فرا می‌گیرد و با تقسیم آنها براساس معیار قراردادن اختیار و اجبار شخص ثالث، وجوه اشتراک و افتراق آنها را افاده می‌کند.

مع الوصف، عدم یک اصطلاح جامع و فراگیرنده این اشکال در قانون آ.د.م ایران و استعمال اصطلاح ورود ثالث در معنای ورود «ارادی» در دعوی «در حال رسیدگی» به معنای حصر ورود یا مداخله شخص ثالث در دعوی در این یک مورد نیست و جلب ثالث به دادرسی و نیز اعتراض او به حکم یا قرار صادرشده از محاکم نیز مصادیق دیگر ورود ثالث یا دخالت او در دعوی محسوب می‌شوند. جلب شخص ثالث مصداق ورود غیرارادی در دعوی در حال رسیدگی است و اعتراض ثالث مصداق ورود و دخالت ارادی پس از ختم دادرسی و صدور حکم می‌باشد.^(۲)

ب/ ۲- قلمرو ورود ثالث در دادرسی

قلمرو اصلی ورود شخص ثالث دعوی مدنی است که به لحاظ طبیعت ویژه خود

I- I. intervention forcée

۲- دکتر احمد متین دفتری در کتاب خوب، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی (ح. ۳، ص. ۲۰۰ به بعد) - و به تأسی از او، سایر شارحان قانون آ.د.م ایران، با الهام از منابع فرانسوی به درستی مسأله ورود و جلب ثالث را تحت عنوان جامع «دخالت اشخاص ثالث در دادرسی» بیان کرده‌اند. در اینجا مناسب است یادآور شویم که آقای دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی در «ترمیولوژی حقوق» واژه فرانسوی Intervention را به اشتباه معادل اصطلاح «ورود ثالث» قرار داده و با استناد به ماده ۲۷۰ قانون آ.د.م در تعریف آن نوشته است: «هرکس در موضوع دعوی بین دو طرف اصلی دعوی خود را ذی‌حق بداند یا در حاکم شدن یکی از طرفین دعوی خود را ذی‌نفع تشخیص دهد، می‌تواند وارد دعوی بدوی یا پژوهشی شود و باید دادخواست بدهد. این دعوی را دعوی ورود ثالث و به اعتبار مدعی آن دعوی وارد ثالث نامند و مدعی آن را وارد ثالث گویند.»

از توضیح ما درباره مفهوم اصطلاح ورود ثالث در قانون آ.د.م ایران، و مفهوم اصطلاح مداخله ثالث (Intervention) در قانون آ.د.م فرانسه دانسته می‌شود که اصطلاح اخیر معادل «ورود شخص ثالث»، تعریف شده توسط این نویسنده، نبوده و اعم از آن است.

می‌تواند علاوه بر متداعیین اصلی به حقوق و منافع شخص یا اشخاص ثالث مرتبط باشد.

در آیین دادرسی کیفری از دخالت ثالث در دادرسی سخن نمی‌رود، در بعضی از شرح‌های آیین دادرسی مدنی ما گفته شده است: «مداخله اشخاص ثالث در دادرسی کیفری جز برای مطالبه خسارت ناشی از جرم به طور کلی ممنوع است.»^(۱) این سخن که بدون توجه به مبنا و منشأ آن از آثار فرانسوی مربوط به آیین دادرسی به برخی از شرح‌های آیین دادرسی مدنی ما راه یافته، در نظام حقوقی ما سخن چندان درستی نیست.

توضیح این که در نظام‌های کیفری غربی نقض قانون، رفتار ضد اجتماعی تلقی و پاسخ کیفری به آن به دستگاه قضایی - به عنوان نماینده جامعه و حافظ منافع آن - واگذار شده و قربانی یا زیان‌دیده از جرم در دادرسی جزایی طرف اصلی به‌شمار نمی‌آید و فقط می‌تواند به عنوان مدعی خصوصی و «طرف مدنی»^(۲) جبران ضرر ناشی از جرم را بخواهد.^(۳)

به عبارت دیگر، قربانی یا زیان‌دیده از جرم فقط می‌تواند در نقش خواهان دعوای حقوقی ظاهر شود. حال، در بعضی کشورها (مانند انگلستان) این «مدعی خصوصی» که نسبت به جنبه جزایی قضیه اجنبی است و شخص «ثالث» به‌شمار می‌رود با دیگر

۱- دکتر سیدمحسن صدرزاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۷۴، چاپ سوم، ج ۳، ص ۳۷۹.

2- Particivile

۳- استاد فرانسوی، خانم دلماس مارتی، تحت عنوان «درجه‌گشایش کیفری به روی جامعه مدنی» درباره نقش «گروه‌های اجتماعی» و «قربانی» (مجنی علیه) در مدل «دولت - جامعه لیبرال» سخن گفته، از جمله، نوشته است: «دعوای اصلی در پروسه جزایی دعوای «عمومی» است که به نام دولت به جریان می‌افتد. دعوای خصوصی قربانی فقط می‌تواند به صورت فرعی مطرح شود، چنان که در فرانسه چنین است، به صورت اقامه دعوای حقوقی؛ یا کلاً از سیستم جزایی خارج است، چنان که در کشورهای کامان‌لا، که قربانی جز به عنوان شاهد در پروسه کیفری دخالت نمی‌کند، چنین می‌باشد.»

مدعیان خصوصی فرق نداشته، فقط می‌تواند در محکمه حقوق طرح دعوا کند؛ و در برخی دیگر از کشورها (مانند فرانسه) به زیان‌دیده از جرم این حق داده شده که استثنائاً دعوی مطالبه زیان ناشی از جرم را در دادگاه کیفری رسیدگی‌کننده به آن جرم مطرح نماید.

«منع دخالت ثالث در دادرسی کیفری» مبتنی بر این اصل پذیرفته شده و معمولاً به در سیستم کیفری غربی است که بدون توجه به اختلافات فاحش و مبنایی آیین دادرسی مدنی و کیفری فرانسه و آیین دادرسی ساری و جاری در ایران - خصوصاً پس از عمومی شدن محاکم - در بعضی شروح قانون آیین دادرسی مدنی ایران تکرار شده است.

اگرچه به لحاظ طبیعت دعاوی کیفری، امکان ربط آنها به شخص ثالث و دخالت ثالث در آنها محدود است و در هر حال دعاوی مدنی قلمرو اصلی دخالت شخص ثالث به شمار می‌رود، مع الوصف، دخالت شخص ثالث در دادرسی کیفری در نظام فعلی حقوقی ما در سطحی نه چندان محدود جایز و با مبنای آن سازگار می‌باشد.

در بسیاری از جرایم که حیثیت خصوصی آنها غالب دانسته شده و تعقیب و مجازات مرتکبین آنها به شکایت و درخواست مجازات مجرم توسط مجنی‌علیه موکول گردیده (جرایم حق الناسی)، قربانی طرف اصلی مجرم است که از طریق مراجع قضایی او را تعقیب کرده و به مجازات می‌رساند و با عدم شکایت یا با انصراف و یا با عفو مجرم توسط او دادرسی کیفری شروع نمی‌شود، متوقف می‌گردد و نیز حکم صادرشده به اجرا در نمی‌آید و یا اجرای آن متوقف می‌شود.

در این قلمرو اصولاً قربانی شخص «ثالث» به حساب نمی‌آید تا فقط برای مطالبه خسارت حق دخالت در دادرسی کیفری داشته یا نداشته باشد؛ بلکه او طرف اصلی در دعوی جزایی است که اختیار عفو و مجازات مجرم به دست اوست و به علاوه حق مطالبه زیان وارد شده ناشی از جرم را (با یا بدون تقدیم دادخواست ضرر و زیان - بسته به نوع جرم) از محکمه رسیدگی‌کننده به جرم داراست. البته در سیستم جزایی ما نیز

دسته‌ای از جرایم (جرایم غیرقابل گذشت) وجود دارد که حیثیت عمومی یا جنبه حق‌اللّهی آن غالب شناخته شده،؟ از رفع الی‌الحاکم (مانند جرم سرقت حدّی) و یا حتی قبل‌الرفع الی‌الحاکم نیز در تعقیب و مجازات مجرم، قربانی دخالت و تأثیری ندارد. ولی برای او حق مطالبه خسارت ناشی از جرم از محکمه رسیدگی‌کننده به جرم شناخته شده است. اما با توجه به توضیح فوق، این حق، استثنایی از منع کلی دخالت ثالث (قربانی و زیان‌دیده از جرم) در دادرسی کیفری محسوب نمی‌شود.

تا این جا گفته شد که در قلمرو جرایم مربوط به حق‌الناس قربانی و زیان‌دیده از جرم در پروسه کیفری بیگانه نبوده، یکی از دو طرف اصلی دعوی است. پس او شخص «ثالث» به حساب نمی‌آید و دخالت او در دادرسی مجاز، بلکه لازمه آن است.

دخالت اشخاصی که به کلی از دعوای جزایی خارج هستند و شخص ثالث به معنای شخصی که نه مجرم است و نه قربانی و زیان‌دیده از جرم به شمار می‌روند نیز در دادرسی کیفری (در موارد وجود ربط کامل یا مؤثر با دعوی) امری ممنوع نبوده، به جهات مختلف قابل قبول می‌باشد.

در مواردی که دادرسی کیفری با رسیدگی به دخالت شخص ثالث تلازم دارد و احراز مجرمیت متهم منوط به احراز صحت و بطلان دعوای ثالث وارد در دادرسی کیفری است. راهی جز پذیرش دخالت شخص ثالث و استماع دعوای او و رسیدگی بدان وجود ندارد.

اصل عقلایی «تلازم اذن در شیء با اذن در لوازم آن» اقتضا می‌کند که به دخالت ثالث در این موارد رسیدگی شود.

فرض می‌کنیم آقای «الف» علیه آقای «ب» شکایتی مطرح کرده دایر بر تخریب عمدی دیوار متعلق به او؛ دعوای جزایی در محکمه صالح مطرح است؛ آقای «ج» که خود را مالک ملک موضوع تنازع می‌داند، از جریان دادرسی مطلع شده و به منظور حفظ حقوق خود به محکمه رسیدگی‌کننده به جرم مراجعه و ادعای مالکیت خود را بر ملک

موضوع اختلاف مطرح و مستندات را ابراز می‌کند. از آن جا که جرم تخریب عمدی از جرایم مربوط به حق الناس شمرده شده که تعقیب و مجازات آن با شاکی خصوصی است، حق طرح شکایت توسط آقای «الف» علیه آقای «ب» فرع بر مالکیت او بر ملک موضوع دعوی است. پس بدون رسیدگی به ادعای آقای «ج» (شخص ثالث) نمی‌توان مالکیت شاکی را احراز و به دعوی تخریب عمدی او رسیدگی کرد.

در نظام سابق (تفکیک محاکم کیفری و حقوقی) قانونگذار آیین دادرسی کیفری با پیش‌بینی «اناطه» دادرسی کیفری به دادرسی حقوقی، در ماده ۱۷ آن قانون، عدم یا تعلیق تعقیب امر جزایی را تا صدور حکم قطعی راجع به مسائلی که ثبوت تقصیر متهم منوط به رسیدگی به آن است پیش‌بینی کرده بود و اضافه نموده بود: «در مورد این ماده چنانچه یکی از طرفین یا شخص ذی‌نفع حداکثر در ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ قرار [اناطه] به دادگاه صلاحیت‌دار رجوع نکرده و تصدیق آن را تقدیم مرجع جزایی ننماید پرونده کیفری بایگانی می‌شود».

این «مسائلی که ثبوت تقصیر متهم منوط به آن است» می‌تواند با دخالت شخص ثالث در دعوی کیفری پدید آید و مطرح شود (مانند دخالت آقای ج در مثال سابق).

به علاوه، وجود عبارت «یکی از طرفین دعوی یا شخص ذی‌نفع» در ذیل ماده، به خوبی مقصود مقنن را که عبارت بود از تجویز اناطه با طرح دعوی حقوقی مرتبط با امر جزایی در ضمن دادرسی کیفری توسط طرفین دعوی یا شخص [ثالث] ذی‌نفع نشان می‌دهد و این به وضوح به معنای جواز دخالت شخص ثالث در دادرسی کیفری و لزوماً استماع آن در موارد ربط دعوی وارد و دعوی جزایی و تلازم رسیدگی به هر دو بوده است.

وقتی که در نظام تفکیک محاکم حقوقی و کیفری دخالت شخص ثالث در دادرسی کیفری موجب تعلیق دادرسی و صدور قرار اناطه بوده است، در نظام فعلی که محاکم عمومی هستند و صالح برای رسیدگی به دعوی کیفری و حقوقی، به طریق اولی چنین

دخالتی مجاز و مسموع است و دادگاه رسیدگی کننده به دعوی کیفری ملزم به ترتیب اثر بر دعوی وارد ثالث مرتبط با دعوی کیفری می‌باشد. ماده سیزدهم قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، مربوط به صدور قرار اناطه، نیز بر این الزام دلالت دارد.

خلاصه اینکه «ممنوعیت دخالت شخص ثالث در دادرسی کیفری جز در مورد مطالبه خسارت ناشی از جرم» مطلبی است مربوط به یک نظام حقوقی خارجی و آیین دادرسی مربوط به آن و ناظر بر منع قربانی یا زیان‌دیده از جرم از دخالت در دادرسی کیفری و حق او به مطالبه خسارت ناشی از جرم از دادگاه رسیدگی کننده به جرم. این مطلب به اشتباه در آثار برخی از شارحان قانون آیین دادرسی مدنی ایران آمده است. با این که قلمرو اصلی ورود ثالث در نظام حقوقی ما نیز دعوی مدنی است، در این نظام، در دعوی کیفری نیز دخالت ثالث در صورت ربط پذیرفته شده است.

در اینجا مناسب است به منظور تتمیم بحث درباره قلمرو ورود و دخالت شخص ثالث در دادرسی به سه مورد مشابه از دعوی مدنی (دعوی تصرف عدوانی، دعوی مزاحمت و دعوی ممانعت از حق) اشاره کنیم.

قانونگذار آیین دادرسی مدنی سابق با وضع مواد ۳۲۳ تا ۳۳۴ آن قانون مبحثی را به این سه دعوی اختصاص داده و در ماده ۳۳۰ مقرر داشته بود.

«در مورد دعوی تصرف عدوانی ممانعت از حق و همچنین در مورد دعوی مزاحمت هرگاه مدعی علیه ادعای مالکیت خود یا انکار مالکیت و استحقاق مدعی را نماید دادگاه وارد رسیدگی به دلایل مالکیت نمی‌شود و فقط در خصوص تصرف عدوانی و ممانعت و مزاحمت تحقیق می‌نماید و در مورد تصرف عدوانی مورد دعوی را به تصرف متصرف اول می‌دهد و در مورد ممانعت حکم به عدم ممانعت از حق و در مورد مزاحمت حکم به رفع مزاحمت خواهد داد و مدعی مالکیت می‌تواند در دادگاه صلاحیتدار برای اثبات مالکیت خود اقامه دعوی نماید.»

اگر بتوان از عدم استماع ادعای خواننده دعوی تصرف در مقام پاسخ‌دهی و رد دفاع و استدلال او مبنی بر مالکیت خود یا انکار مالکیت و استحقاق مدعی، به قیاس اولویت،

عدم استماع دعوی وارد ثالث در این دعاوی را استنباط کرد، منع ورود ثالث در این دعاوی استثناء و تخصیصی به حساب می‌آید بر جواز ورود ثالث در دعاوی مدنی. اما به لحاظ اشکالاتی که در ماده ۳۳۰ به نظر می‌رسید استناد به این ماده برای منع ورود ثالث در دعاوی تصرف در قانون سابق نیز موجه نبود و مطابق عموم ادله جواز ورود ثالث، دعوی ورود، در صورت جمع شرایط، در این‌گونه دعاوی نیز مسموع بوده است.

توضیح این که جداسازی دعوی تصرف از دعوی مالکیت که به تقلید از قانونگذار فرانسوی در آیین دادرسی مدنی ما راه یافته بود (و در قانون جدید آیین دادرسی مدنی نسخ گردیده است) به منظور حمایت فوق‌العاده و ویژه از تصرف (یا ید) که خود آماره یا دلیل مالکیت شناخته شده،^(۱) در شرایطی که اموال غیر منقول (یا بخش بزرگی از آن) هنوز تحت پوشش ثبت رسمی قرار نگرفته و دارای سند مالکیت نبوده‌اند به عمل آمده بود. این حمایت در منع دادگاه از ورود به بررسی دلایل مالکیت و الزام آن به اکتفاء به احراز سبق تصرف لاقبل یکساله خواهان متجلی بود.

حتی اگر غالب تصرفات مشروع فرض و مبتنی بر مالکیت دانسته شود، به یقین بخشی از آنها نامشروع و غیرقانونی است. بنابراین چنین مقرره‌ای جز به عنوان حکم ثانوی و برای شرایط ویژه قابل توجیه نبود؛ چرا که عدم استماع ادعای مالکیت یا انکار مالکیت و استحقاق مدعی که توسط خوانده دعاوی تصرف مطرح می‌شد، به یقین حمایت - هرچند موقت - از برخی تصرفات غیرقانونی را در پی داشت و با حق دفاع و پاسخ‌دهی خوانده (به صورت دفاع به معنی اخص یا به عنوان دعوی متقابل) در تعارض بود. اگر می‌شد برای حل تعارض، ماده ۳۳۰ را مخصص ادله حق دفاع بدانیم مفاد این ماده با ماده ۳۲۶ نیز چندان قابل جمع نبود. ماده اخیرالذکر مقرر می‌داشت: «در دعوی

۱- تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر این که خلاف آن ثابت شود - ماده ۳۵ قانون مدنی.

تصرف عدوانی مدعی باید ثابت کند که مورد دعوی قبل از خارج شدن ملک از تصرف مدعی لااقل یک سال در تصرف او بوده و بدون رضایت و به غیر وسیله قانونی از تصرف او خارج شده و بیش از یک سال از تاریخ تصرف عدوانی نگذشته است.»

در این ماده استماع دعوی تصرف عدوانی مشروط شده بود به این که مدعی علاوه بر اثبات سبق تصرف لااقل یک ساله خود ثابت کند که ملک «بدون رضایت و به غیر وسیله قانونی» از تصرف او خارج شده و بیش از یک سال از تاریخ تصرف عدوانی نگذشته است.

اثبات خروج ملک از تصرف مدعی بدون رضایت او و به غیر وسیله قانونی بدون رسیدگی به دلایل مالکیت (در صورت ادعای خواننده مبنی بر مالکیت خود یا عدم مالکیت و استحقاق مدعی) متصور نبود. به زبان دیگر، در چنین حالتی اثبات دعوی مدعی مستلزم رد دفاع مدعی علیه بود و رد دفاع مدعی علیه متلازم بود با رسیدگی بدان.

علاوه بر این محذورات^{*} حقوقی و عملی، منع دادگاه از رسیدگی به ادعای خواننده دعوی تصرف مبنی بر مالکیت خود یا انکار مالکیت و استحقاق خواهان، با مبانی شرعی و فقهی سازگار نیست. از دیدگاه فقهی «در مورد تصرف عدوانی... چنانچه متصرف ادعای مالکیت نماید و مدعی باشد که ید سابقه غاصبانه بوده است، انتزاع مال مورد دعوی از ید متصرف بدون رسیدگی ماهوی دلیل شرعی ندارد» (نظر شماره ۱۴۸۸ شورای نگهبان، مورخ ۱۳۶۳/۵/۹).

این توضیحات به همان میزان که جواز - و حتی وجوب - استماع ادعای خواننده دعوی مدنی تصرف را افاده می‌کند، جواز ورود ثالث در چنین دعاوی و لزوم رسیدگی

* ترکیب محذورات را در این عبارت و در صفحات بعد به توصیه نویسنده محترم مقاله به همین صورت ضبط کردیم، پژوهندگان خود تفاوت‌های محذور و محظور را را بی خواهند گرفت اما عجلاناً نگاه کنید به فرهنگ‌الرائد، فرهنگ غیاب اللغات، المصادر زوزنی، المنجد و... مجله حقوقی دادگستری.

بدان در صورت ربط کامل یا مؤثر با دعوای اصلی را می‌رساند. در نتیجه، دعوای تصرف مستثنا و خارج از قلمرو دخالت شخص ثالث در دعوای مدنی نیست.

تکرار می‌کنیم که بحث فوق در جایی است که منع ورود ثالث در دعوای مدنی تصرف به منع دفاع خواننده این‌گونه دعوای با استناد به مالکیت خود یا انکار مالکیت و استحقاق مدعی قیاس شود. اما در غیراین صورت، اگر جدایی دعوای تصرف از دعوای مالکیت ربطی به ورود ثالث نداشته باشد، ادله جواز ورود ثالث به عموم خود باقی بوده و جایی برای بحث فوق نیست. چنان که در قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی (مصوب اسفند ۱۳۵۲) که متأخر از قانون آیین دادرسی مدنی است علی‌رغم این که در ماده دوم دادستان یا دادرس دادگاه‌های بخش مستقل و سیار را به قائم‌مقامی دادستان مکلف کرده که در حوزه صلاحیت خود به «شکایت» تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت رسیدگی و حکم مقتضی صادر نمایند. اگرچه اعمال مذکور به استناد ادعای حقی نسبت به آن مال باشد، در ماده هشتم مقرر داشته است:

هرگاه شخص ثالثی در موضوع رسیدگی به دعوای تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق در حدود مقررات این قانون خود را ذی‌نفع بداند مادام که رسیدگی خاتمه نیافته اعم از این که دعوی در مرحله بدوی یا پژوهشی باشد می‌تواند وارد دعوی شود و مرجع مربوط به این امر نیز رسیدگی و حکم مقتضی صادر خواهد کرد.

در این ماده به شخص ثالثی که خود را در موضوع دعوای تصرف ذی‌نفع بداند حق ورود در آن دعوای داده شده است. این حق مقید به قیدی نیست و از اطلاق آن می‌توان جواز ورود با ادعای مالکیت یا انکار و استحقاق مدعی را نیز استفاده کرد. عبارت «در حدود مقررات این قانون» نمی‌تواند وافی به تقیید این اطلاق باشد و با استناد به آن نمی‌توان ادعای مالکیت یا انکار مالکیت و استحقاق مدعی را استثنایی و تخصیصی بر حق ورود ثالث تجویز شده توسط ماده ۸ یادشده دانست.

در حال حاضر که قانون جدید آیین دادرسی مدنی حاکم گشته و در آن، به لحاظ

تعارض ماده ۳۳۰ سابق با مبانی شرعی، آن ماده تکرار نشده و نسخ گردیده، این بحث فقط جنبه نظری و تاریخی دارد؛ چرا که دیگر بین دعاوی تصرف و سایر دعاوی تفاوت و تفکیکی وجود ندارد و مقتضای عقل و شرع نیز همین است.

با آن چه که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، مفهوم قلمرو مداخله شخص ثالث در دادرسی مطالعه شد. در ضمن این بررسی اشکال و صور دخالت شخص ثالث نیز مورد اشاره قرار گرفت. در بخش آخر این مقاله بیشتر به این موضوع می‌پردازیم.

ج: اشکال دخالت شخص ثالث در دادرسی

سته به مرحله دخالت شخص ثالث در دعوی و نحوه آن (به لحاظ ارادی یا اجباری بودن) این دخالت موارد و صورت متعددی می‌تواند داشته باشد. چرا که دخالت شخص ثالث در دادرسی:

- می‌تواند در جریان دادرسی و قبل از صدور حکم یا پس از ختم دادرسی و صدور حکم باشد.

- در صورت نخست، این دخالت می‌تواند به ابتکار و اراده خود شخص ثالث باشد یا به خواست یکی از دو طرف دعوی و با جلب ثالث.

- دخالت ارادی در جریان دادرسی نیز یا به عنوان ادعای حق و نفعی است و یا به صورت حمایت از یکی از طرفین که شخص ثالث در صدور حکم به نفع او ذی‌نفع است محقق می‌شود؛ با توجه به ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م (۲۷۴ سابق) که جلب شخص ثالث را هم در مرحله رسیدگی بدوی و هم در مرحله پژوهشی تجویز کرده معلوم می‌شود که بعد از صدور حکم و قبل از قطعیت یافتن آن دخالت قهری شخص ثالث تجویز شده است. اما به لحاظ این که جلب شخص ثالث در مرحله بدوی با جلب او در مرحله پژوهشی ماهیتاً یکی است، جلب بعد از صدور حکم بدوی دخالتی جدای از جلب در دادرسی نخستین محسوب نمی‌شود.

در این مرحله دخالت ارادی شخص ثالث عنوان خاص دارد و به دو صورت به عمل آید:

- تجدیدنظرخواهی (شامل پژوهشخواهی و فرجام‌طلبی)، در صورتی که شخص ثالث در دادرسی بدوی به عنوان وارد یا مجلوب حضور داشته و حکم کلاً یا بعضاً علیه او صادر شده است.

- اعتراض به حکم یا قرار، در جایی که شخص ثالث در دادرسی حضور و دخالتی نداشته است.

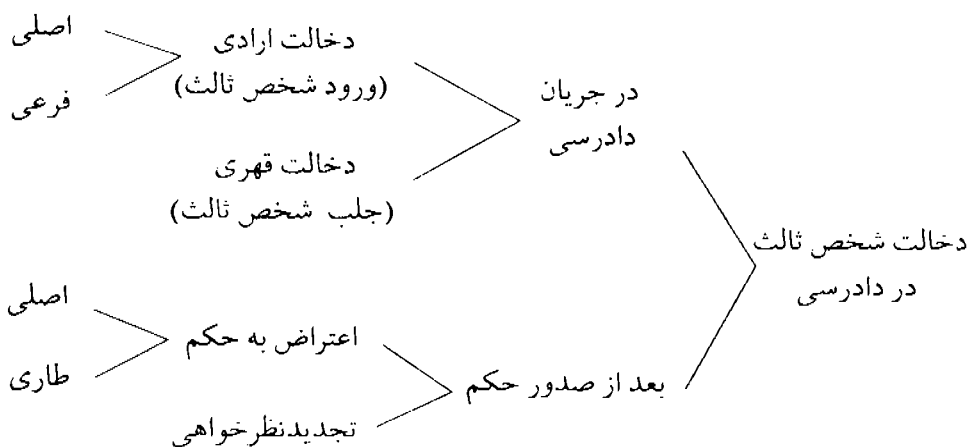
اعتراض به حکم نیز دو صورت دارد:

- یا ابتدائاً توسط شخص ثالث مطرح می‌شود.

- و یا در واکنش به استناد طرف او در یک دعوی به حکمی که سابقاً در خصوص

دعوی دیگری از دادگاه صادر شده، به عمل می‌آید.

این نمودار اشکال و موارد فوق را نشان می‌دهد:



با مرور اجمالی بر قانون آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه، به هر یک از این موارد و صورت، تحت دو عنوان «دخالت شخص ثالث در جریان دادرسی» (ج/۱) و «دخالت شخص ثالث پس از صدور حکم» (ج/۲) نگاهی می‌افکنیم:

ج/ ۱- دخالت شخص ثالث در جریان دادرسی

بهترین زمان برای حفظ حقوق و منافع شخص ثالث در دعوایی که بین اشخاص دیگر مطرح است دخالت در جریان دادرسی به منظور پیشگیری از صدور حکمی است که احیاناً حقوق و منافع شخص ثالث را به خطر می‌اندازد. چنان‌که بهترین زمان برای شریک ساختن شخص ثالث در نتیجه الزام‌آور دادرسی، وارد ساختن او در دعوی در حال رسیدگی است، تا حکمی که صادر خواهد شد برای او نیز اعتبار داشته و الزام‌آور باشد.

در آغاز این مقاله اشاره کردیم که در فقه اسلامی مواردی از طرح دعوی معارض - بدون لحاظ کردن سبق و لحوق آنها - مطرح شده است و این نحوه طرح مسأله شامل موارد سبق طرح دعوی اصلی و لحوق دخالت شخص ثالث در آن دعوی می‌شود. اما در قانون آیین دادرسی مدنی این مسأله تحت عنوان ورود ثالث (در مورد تعدّد مدعیان) و جلب ثالث (در مورد تعدّد مدعی علیهم) پیداست که اصطلاح «ورود» (یا دخالت) و «ثالث» نشان‌دهنده سبق طرح دعوی توسط متداعیین اصلی و عارض و طاری شدن طرح دعوی ثالث و ورود و دخالت او در دعوی اصلی است.

بنابراین اصطلاح ورود و جلب، شامل مواردی که مدعیان متعدّدند و به طور موازی یا همزمان با هم طرح دعوی می‌کنند، و یا مواردی که خواندگان متعدّدند و همزمان علیه آنها اقامه دعوی می‌شود نمی‌باشد.

از آن‌جا که ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۳۳ سابق) می‌تواند ناظر بر طرح دعوی معارض به طور همزمان یا موازی نیز دانسته شود، می‌توان گفت که مقنن ایرانی با مقرر ساختن رسیدگی توأم به دعوی مرتبط در یک محکمه، به فرض طرح دعوی مختلف الاطراف به طور موازی توجه نموده است و خود را فارغ از موارد توارد دعوی دانسته و تحت عنوان ورود و جلب ثالث تکلیف مواردی را بیان کرده که دعوایی توسط اطراف اصلی (یا اطراف نخستین) مطرح شده و در جریان دادرسی به دلیل ربط

دخالت شخص ثالث با دعوای مطرح شده، پای او به آن دعوی باز می‌شود.

شرط ربط دعوای طاری با دعوای اصلی در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه به صراحت ذکر شده است: «دخالت شخص ثالث مسموع نیست جز در صورتی که با ربط کافی با ادعاهای اطراف اصلی دعوا مرتبط باشد.» (ماده ۳۲۵ قانون جدید آ.د.م فرانسه و نیز ماده ۷۰ همین قانون). تشخیص کفایت ربط با محکمه است.

در قانون آ.د.م ایران دخالت ارادی شخص ثالث (ورود شخص ثالث) در جایی تجویز شده که شخص ثالث «در موضوع دادرسی اصحاب دعوای اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی‌نفع بداند»؛ و دخالت قهری ثالث (جلب ثالث) در صورتی اجازه داده شده که «هریک از اصحاب دعوی جلب ثالث را لازم بدانند». شارحان قانون آ.د.م از این عبارات شرط کلی ذی‌نفع بودن را استخراج و عنوان کرده‌اند که عبارت دیگری از «ربط کافی» در قانون آ.د.م فرانسه می‌باشد. گو این که اکتفا به شرط وجود ربط کافی بین دعوای اصلی و طاری اطلاق بیشتری داشته و زمینه را برای تجویز دخالت ثالث در موارد بیشتری فراهم می‌نماید.

نتیجه این که دخالت شخص ثالث در دعوی، قبل از صدور حکم، با جمع شرایط ذیل تجویز شده است:

- ۱- سبق طرح یک دعوای اصلی.
- ۲- جریان دادرسی و عدم ختم آن با صدور حکم.
- ۳- وجود ربط بین دعوای اصلی و دعوای طاری متعاقب دخالت ثالث (ربط کافی یا ذی‌نفع بودن ثالث وارد یا واردکننده ثالث در دعوی).

دخالت شخص ثالث در دعوی در صورت جمع شرایط فوق به دو صورت می‌تواند به عمل آید: به ابتکار و اراده خود شخص ثالث (در صورتی که ثالث ذی‌نفع در مداخله است) یا به خواست یکی از متداعیین اصلی (در صورتی که یکی از اصحاب دعوی در دخالت دادن ثالث در دعوی ذی‌نفع است). لذا دخالت شخص ثالث به دخالت ارادی

ج/۱/۱) و دخالت اجباری (ج/۱/۲) تقسیم می‌شود:

ج/۱/۱: دخالت ارادی شخص ثالث در دادرسی

برخلاف قانون جدید آ.د.م فرانسه که «دخالت» شخص ثالث را مطرح و آن را به «دخالت ارادی» و «دخالت اجباری» تقسیم کرده، در قانون آ.د.م ما این اصطلاح و تقسیم آن نیامده و فقط «ورود ثالث» و «جلب ثالث» که در واقع تعبیر مقنن ایرانی از دخالت ارادی و دخالت اجباری ثالث است مطرح شده‌اند.

در ماده ۳۲۷ قانون جدید آ.د.م فرانسه آمده است: «دخالت شخص ثالث در دادرسی نخستین یا پژوهشی، یا ارادی است و یا اجباری...» و ماده ۶۶ این قانون می‌گوید: «درخواستی که هدف آن وارد شدن یا وارد ساختن شخص ثالث است در دعوی که بین متداعیین اصلی جریان یافته دخالت ثالث در دادرسی است. هنگامی که این درخواست از جانب شخص ثالث مطرح می‌شود، دخالت ارادی است و آنگاه که شخص ثالث توسط یکی از طرفین دعوی به دادرسی وارد می‌شود، دخالت اجباری است.» یکی از شارحان قانون آ.د.م فرانسه می‌نویسد:

«دخالت ارادی شخص ثالث عبارت است از عمل شخصی که به ابتکار و حرکت خود در دعوی می‌آمیزد که خود اقامه نکرده و علیه او نیز اقامه نشده، به منظور اعلام این که حق متنازع فيه متعلق به اوست، یا به قصد حصول اطمینان از حفظ حقوق خود که می‌تواند توسط نتیجه دادرسی به خطر افتد».^(۱)

دخالت ارادی شخص ثالث در دادرسی، قبل از صدور حکم، در قانون آ.د.م ایران «ورود ثالث» اصطلاح و در دو صورت تجویز شده: در صورتی که شخص ثالث خود را دارای حق مستقلی بداند و در صورتی که در صدور حکم به نفع یکی از طرفین خود را ذی نفع بداند. این دو حالت مبنای تقسیم دخالت ارادی شخص ثالث به دخالت اصلی و

فرعی (یا تبعی) می باشد.

دخالت اِرادِی اصلی شخص ثالث و دخالت اِرادِی فرعی (تبعی) شخص

ثالث

ماده ۲۷۰ قانون آ.د.م سابق ایران مقرر داشته بود: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی فایل باشد و یا خود را ذی نفع در محق شدن یکی از طرفین بداند می تواند مادام که اعلام ختم دادرسی نشده است وارد دعوی گردد، اعم از این که دعوی در مرحله نخستین مطرح باشد و یا در مرحله پژوهش. در این صورت شخص نامبرده باید به دادگاهی که دعوی در آن جا مطرح است دادخواست داده و در دادخواست منظور خود را صریحاً قید نماید». مضمون این ماده در ماده ۱۳۰ قانون آ.د.م جدید تکرار شده است.

ورود ثالثی که در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل است (با یا بدون رد حق طرفین اصلی) دخالت اصلی به شمار می رود و ورود او در صورتی که خود را ذی نفع در محق شدن یکی از طرفین بداند دخالت اِرادِی فرعی نامیده شده است.

منشأ این نامگذاری قانون آ.د.م فرانسه است. ماده ۳۲۸ این قانون به صراحت دخالت شخص ثالث در دادرسی را به اصلی و فرعی تقسیم کرده و ماده ۳۲۹ آن می گوید: «دخالت اصلی است آن گاه که ناشی از ادعایی به نفع شخص مداخله کننده باشد. دعوی مداخله اصلی فقط در صورتی قابل استماع است که دخالت کننده حق طرح آن دعوی را داشته باشد».

ماده ۳۳۰ همین قانون دخالت اِرادِی فرعی را چنین تعریف کرده است:

«دخالت فرعی است موقعی که ادعاهای یک طرف را حمایت می کند. چنین دخالتی در صورتی پذیرفته و استماع می شود که دخالت کننده برای حفظ حقوق خود در حمایت از آن طرف دعوی ذی نفع باشد. دخالت کننده فرعی می تواند به طور یک طرفه از دخالت خود

صرف نظر نماید».

در قانون آ.د.م قدیم و جدید ما این تقسیم‌بندی به عمل نیامده و تفاوتی بین ورود اصلی و فرعی ذکر نشده است. اما در قانون جدید آ.د.م و رویه قضایی فرانسه، علاوه بر تقسیم دخالت‌آرادی به اصلی و فرعی نقاط افتراقی بین این دو نوع دخالت دیده می‌شود.

مهم‌ترین تفاوت بین وارد ثالث اصلی و فرعی عبارت است از این که وارد اصلی مستقل از اطراف اصلی دعوی و حتی در مقابل آنها است، در حالی که دعوی وارد فرعی تابع سرنوشت دعوی طرف مورد حمایت اوست و با استرداد یا رد دعوی مورد حمایت شخص ثالث وارد، دعوی وارد ثالث نیز از میان می‌رود.

به دلیل همین طبیعت مستقل دعوی ورود اصلی و ماهیت وابسته و تبعی دعوی ورود فرعی، در ماده ۳۲۸ قانون جدید آ.د.م فرانسه برای ورود اصلی علاوه بر ذی‌نفع بودن، داشتن حق اقامه دعوی نیز شرط شده. اما برای ورود فرعی شرایط کمتر است: «... همین قدر کافی است که مداخله‌کننده در حمایت از ادعاها یا مدافعات یکی از طرفین اصلی دعوی نفعی داشته باشد... رویه قضایی برای تجویز دخالت فرعی به وجود نفع فعلی برای شخص ثالث در پیشگیری از ضرر محتمل و به وجود نفع معنوی برای او اکتفا می‌کند... همین نقش ثانوی دخالت‌کننده فرعی توجیه‌کننده حق انصراف او از دعوی طاری خود با تصمیم یکطرفه می‌باشد. چنین انصرافی در مورد دخالت اصلی اجازه داده نشده است».^(۱)

تفاوت دیگری که در قانون جدید آ.د.م فرانسه (ماده ۳۲۷) بین ورود اصلی و فرعی ذکر گردیده این است که «در دیوان عالی فقط مداخله‌آرادی به صورت فرعی پذیرفته می‌شود».^(۲)

1- Jean Vincent, op.cit. P.708.

۲ به یادداشتهای ذیل ماده ۳۲۷ در مجموعه قوانین آیین دادرسی مدنی فرانسه (دالوز، ۱۹۹۷) ص ۱۹۱

ج/۲/۱: دخالت اجباری شخص ثالث در دادرسی

ماده ۱۳۵ قانون آ.د.م (۲۷۴ سابق) مقرر نموده است:

«هریک از اصحاب دعوی که جلب ثالثی را لازم بدانند می‌توانند با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنمایند. چه دعوی در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر».

اگرچه از ماده ۲۸۱ سابق معلوم می‌شود که مقصود از جلب شخص ثالث جلب او به عنوان خوانده است، اما قانونگذار ماده ۱۳۵ (۲۷۴ سابق) را به گونه‌ای مجمل تنظیم کرده است؛ زیرا منظور از جلب و مقصود از لازم دانستن جلب شخص ثالث توسط یکی از اصحاب دعوی را بیان نکرده است.

در مقابل، مقنن فرانسوی، در ماده ۳۳۱ قانون جدید آ.د.م فرانسه، منظور از «دخالت اجباری» (جلب شخص ثالث) را بیان و تعریف کرده است: «شخص ثالث می‌تواند به منظور محکوم شدن توسط هر طرفی که حق اقامه دعوی علیه او به عنوان دعوای اصلی دارد، به دادرسی جلب شود. او می‌تواند همچنین توسط طرفی که ذی‌نفع می‌باشد به منظور این که رأی دادگاه شامل او هم بشود در دعوی وارد گردانیده شود. شخص ثالث باید در فرصتی مفید فراخوانده شود تا بتواند از خود دفاع کند».

بنابراین، هدف از جلب شخص ثالث محکوم شدن او و یا شریک ساختن وی در محکومیت است. بدین جهت دخالت دادن اجباری شخص ثالث «دعوای اعلان حکم مشترک»^(۱) نیز نامیده شده است.

ماده ۳۳۱ قانون جدید آ.د.م فرانسه به وضوح دلالت بر آن دارد که مقصود از جلب شخص ثالث پیشگیری از وضعیتی است که شخص ثالث بتواند از اعتبار قضیه یا امر دادرسی شده^(۲) بگریزد یا حق داشته باشد به عنوان اعتراض شخص ثالث^(۳) به حکمی

(۱) ماده از صفحه قبل) مراجعه شود.

- 1- L'action en déclaration de jugement commun.
- 2- L'autorité de la chose jugée.
- 3- La tierce opposition.

که صادر خواهد شد حمله و اعتراض کند.

به عبارت دیگر، با جلب شخص ثالث در دادرسی و محکوم شدن یا تشریک او در محکومیت از گریز او از دایره اعتبار قضاوت شده و بهره‌برداریش از حربه اعتراض ثالث جلوگیری می‌شود.

عبارت «چه دعوی در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر» در ماده ۱۳۵ مازالذکر صریح در تجویز جلب شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر است. شبیه همین عبارت در ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م (۲۷۰ سابق) جواز ورود شخص ثالث در دعوی در مرحله تجدیدنظر را مقرر کرده است. با دخالت و حضور (ارادی یا قهری) شخص ثالث در مرحله پژوهش، در صورتی که حکم علیه او صادر شود قابل تجدیدنظر نخواهد بود. به علاوه، چنین حکمی، به لحاظ همین سبق حضور و دخالت قابل اعتراض نیز نخواهد بود. بنابراین وارد ثالث و مجلوب ثالث در صورتی که در مرحله تجدیدنظر در دعوی دخالت کند (یا دخالت داده شود) و حکم علیه او صادر شود حق تجدیدنظرخواهی و اعتراض بدان را نخواهد داشت. در مورد ورود ثالث که به اراده و اختیار شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر به عمل می‌آید، به لحاظ ارادی بودن دخالت، چندان مشکلی به وجود نمی‌آید. اما در مورد جلب، که شخص ثالث به اجبار در دادرسی مرحله تجدیدنظر وارد می‌شود اشکال و محذور مهمی پیش می‌آید که در قانون و در شروح آن توجه چندان بدانی نشده است.

اشکال عبارت است از اینکه تجویز جلب شخص ثالث در مرحله پژوهش، در جایی که دادرسی به محکومیت او منتهی شود، مستلزم محرومیت او از دو درجه‌ای بودن دادرسی و عدم امکان تجدیدنظرخواهی و نیز اعتراض به حکم توسط او می‌شود. چرا که با حضور او در مرحله تجدیدنظر به عنوان مجلوب (مدعی علیه) حق اعتراض به حکم نیز از او سلب می‌شود. خصوصاً اگر توجه کنیم که ممکن است «جالب» عمداً و به قصد خلع سلاح مجلوب از تجدیدنظرخواهی و اعتراض، در مرحله پژوهش اقدام به تقدیم

دادخواست جلب بنماید، این محذور جدیتر به نظر می‌رسد.

می‌دانیم که دو درجه‌ای کردن دادرسی و پیش‌بینی طرق فوق‌العاده شکایت از احکام برای تضمین صحت آرای قضایی و حصول اطمینان از مصونیت آنها از سهو و خطای قضات بوده است. حال چگونه می‌توان با تجویز جلب ثالث در مرحله نهایی دادرسی او را از حق تجدیدنظرخواهی یا اعتراض به حکمی که احیاناً علیه او صادر می‌شود محروم ساخت؟ قانونگذار ما باید در این خصوص تدبیر لازم را بیندیشد و به نوعی این مشکل را حل نماید.

در فرانسه، قبل از قانون جدید آیین دادرسی مدنی، رویه قضایی و همه انواع جلب شخص ثالث (با به تعبیر فرانسوی آن، دخالت قهری ثالث) را در مرحله پژوهش نمی‌پذیرفت، با این هدف که شخص ثالث مجلوب را از ضمانت دو درجه‌ای بودن دادرسی محروم نسازد. از این رو رویه قضایی سه حالت جلب ثالث را از هم تفکیک می‌کرد: جلب ثالث به منظور تشریک در محکومیت را می‌پذیرفت، جلب ثالث به عنوان رجوع ضامن به مضمون‌عنه را رد می‌کرد و در مورد جلب به منظور محکوم ساختن، بین مراجع پژوهش، از یک طرف، و مراجع فرجام از طرف دیگر، اختلاف نظر وجود داشت، اما مجموعاً آن را غیر قابل استماع می‌دانستند.

در حال حاضر، در ماده ۵۵۵ قانون جدید آ.د.م فرانسه جلب ثالث حتی به منظور محکوم ساختن در مرحله پژوهش تجویز شده است اما مشروط به یک چیز: «گسترش دعوی»^(۱) «همین اشخاص | اشخاص صالح برای دخالت | می‌توانند در دادگاه پژوهش فراخوانده شوند، حتی به منظور محکوم شدن، زمانی که «گسترش دعوی» طرح ادعا علیه آنان را اقتضا کند».

در تعریف «گسترش دعوی» گفته شده است: «گسترش دعوی به معنای پیدایش

عنصری جدید می‌باشد که بر اثر حکم دادگاه بدوی یا متأخر از صدور آن پدید آید و طرح دعوی علیه شخص ثالث و درخواست محکومیت او ایجاب کند.^(۱)

با این تدبیر، مقنن فرانسوی طرح دعوی جلب ثالث در مرحله پژوهش را محدود به مواردی ساخته که علت موجبه و وجهه جلب پس از دادرسی نخستین پدید آمده است و به این ترتیب از تأخیر عمدی اقدام به جلب تا مرحله پژوهش پیشگیری کرده است.

نویسنده سابق‌الذکر فرانسوی، ژان وسان، در این زمینه نوشته است: «دخالت قهری در مرحله پژوهش باید در هر حال با «گسترش دامنه دعوی» توجیه شود... اگر دیوان عالی همواره و با شدت وحدت بر ضرورت توجیه دخالت قهری شخص ثالث در مرحله پژوهش باید در هر حال با «گسترش دامنه دعوی» توجیه شود... اگر دیوان عالی همواره و با شدت وحدت بر ضرورت توجیه دخالت قهری شخص ثالث در مرحله پژوهش، با اثبات گسترش دعوی، تأکید می‌کند، در رویه قضایی در این زمینه دو گرایش، یکی متمایل به توسعه دامنه دخالت و دیگری متمایل به تحدید بیشتر، وجود دارد... اما در مجموع، آرای بسیاری که در این موارد صادر شده نشان‌دهنده این است که گرایش غالب به سمت تفسیر مضیق ماده ۵۵۵ است چرا که مفاد آن با قاعده دو درجه‌ای بودن دادرسی منافات دارد».^(۲)

ج/۲- دخالت شخص ثالث در دادرسی بعد از صدور حکم

در صورتی که به دعوی اقامه شده بین دو طرف رسیدگی شود و دادرسی ختم و حکم صادر گردد و این حکم کلاً یا بعضاً علیه شخص ثالث باشد، او می‌تواند، بسته به مورد تقاضای تجدیدنظر کند (ج/۱/۲) یا از حکم شکایت و بدان اعتراض نماید (ج/۲/۲).

تجدیدنظر خواهی یا اعتراض به حکم بدین لحاظ دخالت در دادرسی به شمار

۱- به مجموعه قوانین آیین دادرسی مدنی فرانسه (۱۹۹۷)، بیستین، ص ۲۱۴، نت شماره ۱۱ مراجعه شود.

2- Jean Vincent, op. cit, p.836.

می‌رود که اعتبار دادرسی نخستین را از میان برده، موجب تجدید آن با رسیدگی به ادعاها و دلایل شخص ثالث می‌شود.

ج/۱/۲: تجدیدنظرخواهی توسط شخص ثالث

حق تجدیدنظرخواهی برای شخص ثالثی (وارد یا مجلوب) شناخت شده که در جریان دادرسی دخالت و حضور داشته و حکم به نفع او یا به نفع طرف مورد حمایت او صادر نشده است.

ماده ۴۸۱ قانون آ.د.م سابق در مقام احصای اشخاصی که درخواست پژوهش آنان پذیرفته می‌شود به صراحت می‌گفت: «... مدعی و مدعی علیه، اعم از این که طرف اصلی دعوی باشند یا به عنوان شخص ثالث وارد یا جلب شده باشند و قائم مقام آنان از قبیل وارث و وصی و منتقل الیه در صورتی که انتقال بعد از اقامه دعوی شده باشد...». اما در ماده ۳۳۵ ق.آ.د.م جدید، بدون تصریح به طرف اصلی یا شخص ثالث بودن، به ذکر «طرفین دعوا» اکتفا شده است.

ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز در این زمینه چندان صریح نیست: «در موارد مذکور در این قانون اشخاص زیر حق درخواست تجدیدنظر را دارند:

۱- در مورد احکام حقوقی:

هریک از طرفین دعوا یا نماینده قانونی یا قائم مقام آنان مانند وارث، وصی، انتقال‌گیرنده که از رأی دادگاه متضرر می‌شود.

۲- در مورد احکام کیفری:

الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی او

ب - شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او

۳- در مورد قرارها:

هریک از طرفین دعوی که قرار دادگاه به ضرر او صادر شده باشد یا نماینده قانونی

آنان».

در این ماده ذکر می‌شود که از شخص ثالث وارد و مجلوب نشده است اما با توجه به این که وارد ثالث مدعی است و ورود او با تقدیم دادخواست صورت می‌گیرد و عبارت «مدعی و مدعی علیه اعم از این که طرف اصلی دعوی باشند یا به عنوان شخص ثالث وارد یا جلب شده باشند» در ماده ۴۸۱ قانون آ.د.م سابق به وضوح بر این معنی دلالت دارد، و مجلوب نیز به صراحت قانون «مدعی علیه محسوب و تمام مقررات راجع به مدعی علیه درباره او جاری است» (ماده ۲۸۱ قانون آ.د.م سابق)، دخالت‌کننده ثالث یا مدعی است و یا مدعی علیه و مشمول ماده ۲۶ یاد شده می‌باشد و حق تقاضای تجدیدنظر دارد.

گوا این که تقاضای تجدیدنظر توسط وارد ثالث یا مجلوب در واقع ادامه دخالت او در دادرسی نخستین است، اما به لحاظ این که در هر حال مرحله‌ای دیگر از دخالت به شمار می‌رود که موجب تجدید دادرسی می‌شود نوعی دخالت علی‌حده تلقی می‌شود که پس از صدور حکم به عمل می‌آید.

ناگفته پیداست که تقاضای تجدیدنظر توسط شخص ثالث غیر از ورود ثالث در مرحله پژوهشی است. در صورت اخیر، شخص ثالث، به علت عدم اطلاع از دادرسی یا به هر علت دیگری، در دادرسی نخستین دخالت و حضوری نداشته یا دخالت کرده اما دادخواست ورود او رد یا ابطال شده و یا دعوی او رد شده و قانونگذار به او حق داده که در مرحله تجدیدنظر وارد دعوی شود. اما در جایی که شخص ثالث تجدیدنظر می‌خواهد، او قبلاً و در دادرسی بدوی وارد شده و اکنون تجدیدنظر خواه است.

ج/۲/۲: اعتراض شخص ثالث^(۱)

این سخن کاملاً درستی است که یکی از شارحان قانون آ.د.م ایران نوشته است: «اگرچه اعتراض شخص ثالث به عنوان یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام شناخته شده و قانون آیین دادرسی هم در ردیف فرجام و اعاده دادرسی از آن بحث نموده، ولی

از لحاظ تقسیم‌بندی علمی بهتر آن است که به هنگام بحث از طواری دادرسی و طی مباحث مربوط به دخالت اشخاص ثالث توضیح داده شود. زیرا به هر حال صدور احکام و قرارهای دادگاه‌ها مراحل از آیین دادرسی است و اعتراض شخص ثالث مانند ورود و جلب ثالث موجبات پیچیدگی و تطویل دادرسی را فراهم می‌سازد.^(۱)

درست است که با صدور حکم و قطعیت یافتن آن، و یا حتی قبل از قطعیت یافتن، دادرسی پایان می‌پذیرد، اما ختم دادرسی با صدور حکم فقط برای متداعیین اصلی یا طاری (وارد ثالث یا مجلوب) پایان دادرسی به شمار می‌رود و حکم صادر شده به اقتضای اصل اعتبار امر قضاوت شده برای آنها معتبر و لازم‌الاتباع است و در مورد اشخاص ثالثی که در دادرسی منتهی به صدور حکم یا قرار دخالت و حضوری نداشته و از آن حکم یا قرار متضرر شده‌اند جریان ندارد. براساس همین نسبی بودن اعتبار امر قضاوت شده، قانونگذار از حقوق اشخاص ثالثی که از احکام متضرر می‌شوند حمایت کرده، برای آنها حق اعتراض به حکم قایل شده و محاکم را ملزم به رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث کرده است. بدین ترتیب شخص ثالث با اعتراض خود در دادرسی دخالت کرده و موجب راه‌اندازی مجدد آن و چه بسا تغییر یا تعدیل حکم صادر شده می‌شود و این بدون تردید از مصادیق دخالت اشخاص ثالث در دادرسی است.

ماده ۴۱۷ قانون آ.د.م (۵۸۲ سابق) مقرر داشته است: «اگر در خصوص دعوایی رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید».

بنابراین، برای طرح دعوی اعتراض باید اولاً حکم یا قراری صادر شده باشد، ثانیاً آن حکم یا قرار به حقوق شخص ثالث «خلل» وارد کرده باشد و ثالثاً شخص ثالث به

۱- دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، آیین دادرسی مدنی، انتشارات پایدار، تهران، ۱۳۷۷ ج ۲، ص ۴۰۷.

عنوان یکی از متداعیین (بالاصاله یا با نمایندگی) در دادرسی حضور نداشته باشد. شرط وارد شدن خلل به حقوق شخص ثالث توسط حکم یا قرار صادر شده عبارتۀ آخرای شرط داشتن منفعت برای طرح دعوی است (چرا که دفع ضرر در واقع حفظ حق و منفعت است) با این تفاوت که در برخی از قوانین آیین دادرسی - مثلاً در فرانسه - برخلاف شرط فعلیت منفعت برای طرح دعوی، برای اعتراض به حکم این شرط نشده و ضرر در آینده یا حتی ضرر محتمل نیز از موجبات اعتراض به شمار می‌رود.^(۱)

ژان ونسان نوشته است: «اعتراض ثالث می‌تواند تعریف شود به عنوان یک طریق فوق‌العاده شکایت از حکم که به روی کلیه اشخاص ثالث، هنگامی که بر اثر حکمی که در آن بیگانه بوده‌اند [طرف دعوی نبوده‌اند] متضرر می‌شوند، یا حتی تهدید به زیان می‌شوند باز است. براین اساس، معترض ثالث لزوماً خواستار نقض و الغای حکم معترض علیه نیست و ممکن است فقط خواستار اصلاح یا تمیم و تکمیل حکم باشد تا اثر خلل آفرین آن مرتفع شود.»^(۲)

در ماده ۴۲۵ قانون آ.د.م ایران (۵۹۰ سابق) آمده است:

«چنان چه دادگاه پس از رسیدگی اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، آن قسمت از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته نقض می‌نماید و اگر مفاد حکم غیرقابل تکمیل باشد، تمام آن الغا خواهد شد.»

ملاحظه می‌شود که در قانون ما فقط از الغای حکم (کلاً یا بعضاً) بر اثر اعتراض شخص ثالث سخن رفته و از اصلاح حکم بر اثر اعتراض ثالث سخنی نیامده است. اما در قانون جدید آ.د.م فرانسه در این باره صراحت بیشتری دیده می‌شود: «اعتراض شخص ثالث در صدد وادار کردن دادگاه صادرکننده حکم به عدول از حکم یا بازسازی و

۱- به مجموعه قوانین آیین دادرسی فرانسه (Code de Procédure civile)، پیشین، ص ۳۳۶ مراجعه شود.

اصلاح آن به نفع ثالث معترض است. اعتراض ثالث نقاط قضاوت شده مورد اعتراض را در رابطه با معترض دوباره مطرح می‌کند تا مجدداً از نظر موضوع و حکم مورد رسیدگی قرارگیرد.» (ماده ۵۸۲ قانون جدید آ.د.م فرانسه).

«اعتراض شخص ثالث» اصلی و طاری

زمانی که بدون حضور و دخالت شخص ثالث از محکمه‌ای حکم یا قراری صادر می‌شود که مخلاً به حقوق آن شخص ثالث (مثلاً بکر) می‌باشد، دو حالت متصور است:

۱- بکر از صدور چنین حکمی مطلع شده و به محکمه صادرکننده حکم مراجعه و دادخواست اعتراض تقدیم می‌کند.

۲- از صدور حکم مطلع می‌شود اما برای الغای آن اعتراض نمی‌کند، یا از صدور حکم مطلع نمی‌شود تا اعتراض به عمل آورد؛ تا این که در دعوی در مقابل عمرو قرار می‌گیرد و عمرو در اثنای دادرسی به حکم سابق الصدوری که در دعوی سابق که بین او و زید جریان داشته صادر شده استناد و آن را در دادگاه ارایه و ابراز می‌نماید. متعاقباً بکر به حکم سابق الصدوری که اکنون علیه او مستند قرار گرفته اعتراض می‌کند.

در حالت نخست اعتراض شخص ثالث ابتدائاً، یعنی بدون سبق ابراز حکم معترض علیه به عنوان مستندی علیه وی، به عمل می‌آید، و درحالت دوم اعتراض او متعاقب استناد طرف او در دعوی فعلی به آن حکم به عمل می‌آید و عارض و طاری بر دعوی فعلی است.

در قانون آ.د.م ما به صراحت این دو حالت تفکیک و اعتراض شخص ثالث به دو قسم تقسیم شده است: ماده ۴۱۹ (۵۸۴ سابق) مقرر می‌دارد: «اعتراض شخص ثالث بر دو قسم است: الف - اعتراض اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد. ب - اعتراض طاری (غیراصلی) عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای

خود، در اثنای دادرسی، آن رأی را ابراز نموده است».

برخلاف مبحث ورود شخص ثالث (که در قانون آ.د.م ایران، به علت این که قانونگذار آثار عملی چندانی بر جدایی ورود با ادعای حق مستقل و ورود به حمایت از یکی از متداعیین اصلی قایل نشده و آن را به اصلی و غیراصلی تقسیم نکرده) مقنن ایرانی اعتراض شخص ثالث را صریحاً بر دو قسم دانسته تا متعاقباً نقطه افتراق مهم این دو قسم را بیان کند: مواد ۴۲۰ و ۴۲۱ (۵۸۵ و ۵۸۶ سابق) مقرر کرده‌اند: «اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست، و به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض‌عنه [علیه] را صادر کرده است...» و «اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است بدون تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد، ولی اگر درجه دادگاه پایین‌تر از دادگاهی باشد که رأی معترض‌علیه را صادر کرده، معترض دادخواست خود را به دادگاهی که رأی را صادر کرده است تقدیم می‌نماید و موافق اصول در آن دادگاه رسیدگی خواهد شد».

بنابراین، تنها حاصل تقسیم‌بندی اعتراض شخص ثالث به اصلی و غیراصلی عبارت است از لزوم تقدیم دادخواست اعتراض در صورتی که اعتراض اصلی است یا طاری است و درجه دادگاهی که حکم سابق‌الصدور در آن رؤیت می‌شود پایین‌تر از محکمه صادرکننده حکم معترض‌علیه می‌باشد؛ و عدم نیاز به تقدیم دادخواست جدید در صورتی که اعتراض طاری است و درجه محکمه محل رؤیت حکم مساوی یا بالاتر از دادگاه صادرکننده حکم معترض‌علیه می‌باشد.

برخلاف تقسیم صریح دخالت ارادی (ورود) شخص ثالث در ماده ۳۲۸ قانون جدید آ.د.م فرانسه به اصلی و تبعی، به تقسیم اعتراض ثالث به اصلی و طاری در برخی مواد این قانون به طور ضمنی اشاره شده است. در ماده ۵۸۶ این قانون این تفکیک به عمل آمده و از جهت مهلت اقدام به اعتراض، بین اعتراض اصلی و طاری فرق گذاشته شده است: «اعتراض ثالث به عنوان دعوای اصلی به مدت سی سال، از زمان صدور حکم

معتراض علیه، قابل طرح است مگر آن که قانون مهلت دیگری مقرر کرده باشد. دعوی اعتراض می‌تواند بدون محدودیت زمانی در مقابل حکمی که در دعوایی دیگر صادر شده توسط کسی که به آن حکم علیه او استناد می‌شود اقامه گردد. مع الوصف، در دعوی تدافعی، دعوی اعتراض از جانب شخص ثالثی که رأی به او ابلاغ شده فقط ظرف دو ماه از تاریخ ابلاغ قابل پذیرش است، جز آن که در ابلاغ مهلتی مشخص برای اعتراض یا نحوه معینی از اعتراض به روشنی قید شده باشد.

اما قانونگذار ما بدون تفصیل قایل شدن بین اعتراض اصلی و طاری از این جهت، برای اعتراض ثالث مهلت خاصی تعیین نکرده و تا زمانی که حق و منفعت خلل دیده شخص ثالث باقی است و ساقط نشده برای او حق اقامه دعوی اعتراض قایل شده است. ماده ۵۸۷ قانون آ.د.م سابق مقرر کرده بود: «ممکن است اعتراض تا روز اجرای حکم معترض علیه بشود و بعد از اجرای حکم معترض علیه نیز شخص ثالث می‌تواند اعتراض نماید مگر این که ثابت شود که حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط شده است». عبارت قسمت اخیر این ماده در ماده ۴۲۲ قانون جدید تغییر داده شده است. به موجب ماده جدید اعتراض ثالث بعد از اجرای حکم در صورتی ممکن است که عدم سقوط حق مبنای اعتراض ثابت شود. این تغییر عبارت صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که ثبوت و استمرار حق مستصحب است و عدم السقوط نیاز به اثبات ندارد، بلکه همان طور که در ماده سابق آمده است، اگر سقوط حق اثبات بشود حق اعتراض ثالث منتفی می‌گردد.

منابع و مأخذ:

- قانون آیین دادرسی مدنی و قوانین مربوطه.
- دکتر احمد متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، سازمان چاپ دانشگاه تهران،

- دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، آیین دادرسی مدنی، انتشارات پایدار، تهران، ۱۳۷۷، چاپ اول.

- دکتر سیدمحسن صدرزاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، مؤسسه انتشارات جهان دانشگاهی، تهران ۱۳۷۴ (چاپ سوم).

- المحقق الحلّی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، منشورات الاعلمی، تهران، ۱۳۷۴.

- الشیخ محمدحسن النجفی، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲.

_ Nouveau Code de Procédure civile, Dalloz, Paris, 1996.

_ Jean Vincent, Procédure civile, Dalloz, Paris, 1996.

_ Mircille Delmas - Marty, les grands systèmes de politique criminelle, PUF, Paris, 1992.

* * *

ایها الناس ما جانکم علی یوافق کتاب الله

فانا قلته و ما جانکم یخالف کتاب الله فلم اقله

نهج الفصاحه